

خانواده، حزب، کشور، دین طلاق، انشعاب، تجزیه، ارتداد

ناصر ایرانپور



دسته اول در جوامع بسته و سنتی مقدس هستند و خدشه‌ناپذیر. حفظ حریم و تمامیت هر چهار مقوله وظیفه اعضا و افراد داخل آنها می‌باشد. به تبع آن، دسته دوم، ماحصل تخطی کنندگان دسته نخست، به شدت قابل مجازاتند و پاسخ آنها قتل‌های ناموسی، ترور فیزیکی و شخصیتی، لشکرکشی نظامی و جهاد الهی می‌باشد. چه انسان‌های بسیاری که در این جوامع بخاطر اینکه بطور واهی یا واقعی طالب طلاق بوده‌اند، انشعاب حزبی کرده‌اند، خواسته استقلال را طرح نموده‌اند، دین «خود» را ترک کرده‌اند به قتل رسیده‌اند.

وجه تمایز سنت‌گرایی و جهان‌بینی‌های پیشامدرنیستی هم با مدرنیته و پسامدرنیسم از جمله و یا شاید به ویژه در این است که در اولی فرد خود به تنهایی سوژه و حامل حق نیست، بلکه اصل و اساس اجتماعات هستند و بر این بستر هر چهار اجتماع خانواده، حزب، کشور و دین مقدس می‌باشند و فی‌الغالب قابل دفاع، حال به هر بهایی که باشد، اما در دومی در ضمن اینکه هر کدام از آنها محترم شمرده می‌شوند، پشت کردن به آنها نه تنها مجازاتی را شامل نمی‌شود، بلکه قابل نکوهش هم نیست. سیر زندگی بشری هم اتفاقاً بیانگر تقدس‌زدایی از اجتماعات، از جمله اجتماعات خانواده، حزب، کشور و دین می‌باشد. همه این مقوله‌ها در دنیای امروز به صورت دم‌افزون مشکل مشروعیت پیدا کرده‌اند. بنابراین این فرآیندها که بر طبق آنچه گفته شد، خود تابعی از روند اجتماع‌زدایی و عموماً افول نگرش‌های کلکتیویستی و تمامیت‌خواهانه و خودکامانه و عروج و ژرفش ایندیویدوئالیسم (فردباوری و فردگرایی) و همچنین گسترش اندیشه‌های حقوق‌بشری و دمکراتیک و به رسمیت‌شناسی حقوق اقلیتهاست، در تغییرات و تحولات کیفی و کیمی ذیل نمود بارز یافته است:

- (۱) کوچک‌تر شدن هر چه بیشتر خانواده‌ها، افزایش تعداد طلاق، کاهش ازدواج و زاد و ولد؛
- (۲) افزایش تعداد و تنوع احزاب و تشکلات سیاسی مشابه؛
- (۳) افزایش تعداد کشورهای مستقل دنیا و به تبع آن هر چه کوچکتر شدن امپراطوریه‌ها و کشورهای بزرگ و
- (۴) افزایش خروج و دوری انسانها از دین و دینداری و کلاً همه ایدئولوژیهای تمامیت‌گرا (با وجود افزایش خشونت مذهبی که بیشتر حکایت از بحران دینی دارد تا از گسترش مقبولیت آن؛ برای نمونه نگاه کنید به آمار خروج از کلیسا در آلمان).

به اعتقاد من جانبداران فاناتیسم و بنیادگرایی هر چهار اجتماع نامبرده (خانواده، حزب، کشور، دین) همزمان پاتریالیسم، سکتاریسم، تمامیت‌خواه و دین‌منش هستند و حاضرند برای حفظ اجتماعات، که حریم مقدسه تلقی می‌شوند، جانها بگیرند. همه آنها مطلق‌گرا، تفکرگریز، دگماتیست، ماکیاولیست، توتالیتار، آزادی‌کش و دیکتاتور هستند.

لذا هر آینه در جامعه ما تعلق به هر یک از این اجتماعات خانوادگی، سیاسی، دولتی و دینی مایه امتیازی نباشد و خروج از آن گناه کبیره محسوب نشود و قابل تقبیح و تنبیه نباشد، هر آنگاه که طلاق، انشعاب، تجزیه و ارتداد موضوعاتی فی‌الغالب بدون عنایت به علت و منشأ آن زشت و مکروه و قابل انتقاد و انتقام قلمداد نگردند، می‌توان گفت که مردم در اجتماعات نامبرده آزاد هستند. برعکس این نیز صادق است:

- (۱) هیچ خانواده‌ای سالم و عادلانه نیست که در آن حق برابر طلاق و عواقب و توابع صددرصد برابر برای هر دوی زوجین در صورت جدایی وجود نداشته باشد؛
- (۲) هیچ حزبی سالم و دمکراتیک نیست که پیشاپیش در اساسنامه آن حق مخالفت، اپوزیسیون، پلاتفرم، فراکسیون و حتی انشعاب به رسمیت شناخته نشود و آن را در موقع مقتضی عملی نسازد و این جدایی با توابع و عواقب و حقوق صددرصد برابر همراه نباشد (دیده شده که اشخاصی پس از سالها زحمت و تلاش و فعالیت از احزابی جدا شده‌اند، بدون اینکه از کوچکترین پشتیبانی بعد از جدایی برخوردار شده باشند. در مواردی که این جدایی به شیوه جمعی صورت گرفته است، با تهدیدات و افترازی و فرافکنی و حتی درگیری فیزیکی روبرو بوده است. به همین جهت باید پیش شرط همکاری هر روشنفکر با تشکل سیاسی به رسمیت شناختن این حق باشد)؛
- (۳) هیچ نظام دولتی سالم و عادلانه نیست که در آن حق جدایی وجود نداشته باشند و پیشاپیش از مردم چک سفید برای وفاداری ابدی گرفته شود؛
- (۴) هیچ دینی نمی‌تواند ادعای سالم بودن و آزاد بودن و مردمی بودن را بکند، چنانچه جاده یک‌طرفه باشد و خروج از آن (ارتداد) با تحدید حقوق، تزییقات و به ویژه مجازات مرگ همراه شود (پیش شرط باور آوردن به هر دین و جامعه دینی و اجتماع عقیدتی - فلسفی باید وجود حق ورود و علی‌الخصوص خروج داوطلبانه باشد).